

با بدبختی خداحافظی کردم و گوش‌ی و انداختم کنار که با حرص نگاهم کرد.

با خنده چنگی به موهای خوش حالت خرماایش زدم:

چته تو دیوونه؟

با نفس عمیقی که معلوم بود از حرصه گفت:

یادت نره ایسان به این پسره چراغ سبز نشون بدی و بخوای دورم بزنی من میدونم
و تو و زندگیت.

سرش و از روی تنم پرت کردم اونور و هولش دادم کنار و بلند شدم و باختم انگشت
اشارمو جلوی صورتش تکون دادم:

شاهرخ اون بار هم بهت گفتم وقتی بهم اعتماد نداری منو وارد بازییت نکن که هی
بیای تهدیدم کنی.

بعدم با قهر از اتاق خارج شدم و با سرعت به سمت در کلبه که یهو دستم کشیده شد
و پرت شدم توی بغلش. عصبانیم کرده بود با حرفش و خواستم بکشم عقب که
نذاشت.

با لحن پشیمونی گفت:

ایسان من.. من نمیخوام برگردی بهش. من نمیخام.. من..

نگاه کردم به چشماش:

_ تو میترسی!

پلکش پرید:

_ چی؟! ترس؟ نه!

دستام و دو طرف صورتش گذاشتم:

_اره میترسی! میترسی که من برم پیش اون عوضی میترسی خام بشم احمق بشم.

سبیک گلوش لرزید که گفتم:

_شاهرخ من ایسان دیوونه ی ۱۹ ساله نیستم من دیگه بچه نیستم چهار پنج سال از

اون روزا گذشته من ۲۵ سالمه، من این همه درد نکشیدم که باز برگردم به اون

شرایط افتضاح گذشتم.

خنده ی تلخی کردم:

_من و تو خیلی عوض شدیم. من از یه زن ترسویی که از شدت لکنت حتی نمیتونست

دو کلمه راحت بزنه تبدیل شدم به دختری که راحت اسلحه دست میگیره و با یه

قاچاقچی قرار میزاره تا ازش اطلاعات بگیره.

انگشتمو به لبام کشیدم و ادامه دادم:

_و تو از یه مرد خشن و دختربازی که هرشب ده نفر تو تختش بودن و راحت ادم می

کشت تبدیل شدی به کسی که از احساسات یه زن میترسه.

کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

